

فصل ششم

قزلباش ها

بطوریکه در رستم التواریخ نوشته شده و سایر تاریخ نویسان نیز در اینمورد متفق القول هستند تشکیل قشون قزلباش از ابتکارات سر سلسله دودمان صفوی میباشد که به شواهد تاریخی در این باره اشاره میکنیم:

صفویه سلسله ای که در ایران از ۹۰۷ هجری قمری (۱۵۰۲ میلادی) تا ۱۱۳۵ هجری قمری (۱۷۲۲ میلادی) سلطنت کرده. ظهور این سلسله در ایران از نظر مسئله وحدت ملی ایرانیان و ترقی هنرها و صنایع واجد اهمیت است. مؤسس این سلسله شاه اسمعیل توانست که اساس وحدت ملی را برپایه محکم بنا گذارد. وی نه فقط سراسر ایران را تحت یک حکومت را آورد بلکه بواسطه رسمی کردن تشیع هم مردم ایران را بایکدیگر متحد و متفق کرد و هم آنان را براین داشت که دیگر زیر بار اقوام مسلمان کشورهای اطراف و مخصوصاً دولت عثمانی نروند.

نسبت صفویان به شیخ صفی الدین اردبیلی عارف معروف می رسد. پس از شیخ صفی الدین پسرش صدرالدین جای او را گرفت و پس از آن خواجه علی پسرش مقتدای سلسله صفوی گردید و بعد از او پسرش شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه بجای او نشست. بعد از شیخ شاه پسر کوچکتر او شیخ جنید جانشین وی شد. جنید به دیار بکر رفت و طرف توجه اوزن حسن پادشاه آق قوینلو گردید. اوزن حسن خواهر خود خدیجه را در حباله نکاح او در آورد و باین وسیله مریدان شیخ جنید را بسوی خود جلب کرد و ده هزار صوفی سلحشور حاضر بخدمت او گردیدند. شیخ جنید در جنگ با شروانشاه کشته شد پسرش شیخ حیدر نزد اوزن حسن مقرب گشت و دختر او عالم شاه بیگم را به حباله نکاح در آورد. شیخ حیدر امر داد تا مریدان وی به جای کلاه ترکی کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک) به نشانه دوازده امام بر سر گذاردند و بهمین جهت این گروه را قزلباش (سرخ سر) گفتند. شیخ حیدر نیز در جنگ با یعقوب و شیروانشاه کشته شد.

در فصل شصت و دوم کتاب تاریخ ایران تألیف ژنرال سر پرسی سایکس چنین مینویسد: صفویها احتمالاً از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام برادر کوچک اسمعیل اند. خاندان صفوی تا چندین پشت در اردبیل اقامت و محبوبیت خاص داشتند بخصوص یکی از افراد خانواده ملقب به شیخ صفی الدین (که این سلسله نام خود را از او گرفته اند) مقامی بس ارجمند داشت و بعد از او پسرش صدرالدین همان مقام و اعتبار را دارا بوده است. امیر تیمور از شیخ صدرالدین ملاقات کرده و به شیخ گفت تا از او تقاضائی کند. صدرالدین درخواست نمود تا اسرای ترک را که از دیار بکر آورده بودند آزاد سازد. امیر تیمور تقاضای او را پذیرفت و چون اسرا رهائی یافتند همه به حلقه مریدان صدرالدین در آمدند و بعدها هزاران نفر از فرزندان همین اسرا به گیلان مهاجرت نمودند و بالاخره خانواده صفوی را بسلطنت رسانیدند. عشق و علاقه ایرانی به خاندان علی علیه السلام مکرر در این باره ذکر شده است و بالاخره آرمان و آرزوی ملی در شخص شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفویه کاملاً برآورده شده و او مورد توجه و علاقه خاص ایرانیان قرار گرفت چه او رئیس یک قبیله جنگجوی خالی نبود که عروجش بر تخت میباید قهرماً تولید رشک و حسادت کند بلکه انتساب واقعی بخاندان علی علیه السلام را نیز داشت و اصل و نسب مزبور قبایل و عشایر را با هم متحد ساخت و همه را برای خدمت زیر لوای او حاضر نمود. همکاری هفت صایفه بزرگ به نصرت و یاری او نوید میداد که عصر جدیدی آغاز شده است.

قزلباش یا سرخ سر نامی است که طوایف استاجلو، شاملو، تکلو، بهارلو (اینانلو)، ذوالقدر، قاجار، افشار بدین نام مفتخر بودند هم قسم شدند که مذهب شیعه را جداً حمایت کنند و سردارشان را مرشد و پیر و نیز پادشاه هردو بشناسند که آن در مشرق از مشاغلی است که با هم جمع میشوند. مرکز اصلی نفوذ و تبلیغات موفقیت آمیز خاندان صفوی گیلان بود. اسمعیل بدو در گیلان نیروی کوچکی بدور خود جمع کرد سپس شهرهای باکو و شماخی را متصرف شد و این اولین کار مهم او بوده است. فتوحات اسماعیل بر عده پیروانش افزوده و این دفعه با شانزده هزار نفر از لشکریان خود بر سر الوند امیر آق قوینلو تاخت و او را مغلوب ساخت از آنجا به تبریز که از در تسلیم در آمد رفت و در همانجا عنوان شاهی اختیار کرد و در همانجا بود که تشکیل قزلباش داد.

تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران تألیف عباس پرویز مینویسد: مطابق آنچه معروف است امام موسی کاظم علیه السلام دو پسر داشت که یکی امام رضا و دیگری حمزه که جد اعلای سلاطین صفوی بوده که مسکن آنها در اردبیل بوده. اسمعیل در سال ۸۹۲ پا بعرضه وجود گذاشته و در سیزده سالگی ریاست مریدان صفوی را بدست آورد و شاه اسمعیل مؤسس حقیقی سلسله صفوی بوده است. این پادشاه از اختلاف بین اعضاء خاندان آق قوینلو و اشتغال آنها بزود خورد با یکدیگر استفاده کرده و عازم جنگ با کفار گرجستان شد و در نزدیکی گلستان جنگ سختی با فرخ یسار شیروان شاه نمود و او را بقتل رسانید (۹۰۶) و شماخی و نقاط دیگر قفقاز را به چنگ آورد سپس باکو را فتح کرد. شاه اسمعیل پس از فتح نخجوان بر کلیه نقاط آذربایجان تسلط یافت و تبریز را به پایتختی برگزید و در سال ۹۰۷ تاجگذاری کرد. شاه اسمعیل چون در پیشرفت کار مملکت وحدت عقیده ملی را لازم می شمرد مذهب شیعه را رسمی کرد و برای حفظ انتظام و ایجاد قوای نظامی مرتب از هفت ایل شاملو، استاجلو، بهارلو، تکلو، قجر، و افشار سپاه معروف قزلباش را ایجاد کرد. شاه اسمعیل پس از قبضه آذربایجان در صدد فتح نواحی غربی و جنوبی ایران بر آمد. حکومت عراق و فاس در آن تاریخ در دست مراد میرزا آق قوینلو بوده و شاه اسمعیل چون میدانست مراد میرزا با عده ای کثیر عازم جلوگیری وی شده است با سرعت فوق العاده ای خود را به همدان رساند و در نزدیکی آن شهر بر دشمن غلبه یافت و مراد میرزا به شوشتر فرار کرد. شاه اسمعیل بعد از فتح مزبور باصفهان و از آنجا بشیراز رفت و باسانی بر آن نواحی دست یافت و باین ترتیب در اوایل سال ۹۰۹ هجری جمیع ایلات جنوبی ایران تحت تصرف او در آمد.

از کتاب زندگانی شاه اسمعیل تألیف دکتر رحیم زاده صفوی: شیخ ابراهیم فرزند شیخ خواجه علی فرزند صدرالدین فرزند صفی الدین اردبیلی - سلطان جنید پسر ابراهیم (۸۵۱ هجری قمری) (میرزا جهانشاه قراقوینلو) امیر حسن آق قوینلو همشیره خود را به شیخ جنید داد. فرزندانش شیخ جنید سلطان حیدر و پسران سلطان حیدر سلطان علیشاه، اسمعیل میرزا (شاه اسمعیل)، ابراهیم میرزا، و سلیمان میرزا. شیخ زادگان یعنی پسران سلطان حیدر بحکم یعقوب پاشا بدست منصور بیگ پرناک ترکمان از سال ۸۹۴ در قلعه استخر فارس چهار سال زندانی بودند و یعقوب پادشاه ایران غربی بوده است - سلطان علیشاه تاج ارشاد را بر سر اسمعیل میرزا نهاد و به حسین بیگ شاملو و خادم بیگ طالش و عبدل بیگ ذوالقدر نوید داد که عنقریب اسمعیل میرزا سلطنت خواهد یافت (۹۰۰ هجری). اسمعیل میرزا بر حسب تقاضای ریش سفیدان و معتمدین باتفاق برادرش به گیلان رفتند در آنجا رستم پادشاه عثمانی تنی چند را نزد امیراسحق حکومت گیلان فرستاد که شیخ زادگان را تحویل دهد. امیر اسحق برای اینکه آنها را تحویل ندهد حيله ای بکار برد و در جنگل گیلان شیخ زادگان را در زنبیلی نهاد و از درخت آویزان کرد و به فرستادگان رستم پادشاه سوگند یاد کرد که

شیخ زادگان در زمین گیلان نیستند. تولد شاه اسمعیل سه شنبه ۲۵ رجب ۸۹۲ هجری قمری بوده است (طلوع نیر شاه اسمعیل) ماده تاریخ تولد اوست.

۹۰۷ شاه اسمعیل در تبریز بر تخت سلطنت جلوس نموده است و در همان سال ضمن خطبه سلطنت جمله: اشهد ان علیاً ولی الله ضمیمه اذان گردید چون اکثراً در تبریز اهل تسنن بودند. شاه اسمعیل در تعقیب مراد میرزا بشیراز آمده و مراد میرزا به شوشتر فرار کرد (سال ۹۰۸ قمری). شیخ صفی الدین نامش اسحق و نام پدرش سید امین جبریل فرزند صالح فرزند قطب الدین احمد فرزند صلاح الدین رشید فرزند سید محمد فرزند سید عوض خواص فرزند فیروز شاه است که نسب ایشانرا موخان به ابوالقاسم حمزه فرزند امام موسی کاظم میرسانند.

اهالی آذربایجان و قفقاز تا قرن پنجم و ششم هجری غالباً پیرو دین مسیح از کلیسای ارمنی - گرجی و نستوری یا پیروان دین زرتشت بودند.

پدران شیخ صفی الدین از عهد فیروزشاه به اردبیل آمدند. در اوایل قرن ششم هجری گروهی از اکراد سنجار زیر فرمان امیر ادهم به آذربایجان تاختند و بر آنجا استیلا یافتند و مسلمانی را آنها در سرزمین مزبور رواج کامل دادند. شیخ صفی الدین در شیراز با مرحوم شیخ مصلح الدین سعدی ملاقات کرده است. لفظ مولانا لقبی بوده برای فقها و مفتیان و کسانی که در علوم اسلامی کار میکردند و جمیع مفتیان و قضات را بهمین عنوان مولانا مینامیدند. شیخ صفی الدین در شیراز بمولانا رضی الدین المانقی رسید.

کشف و قدم حالتی است که پس از ریاضت های طولانی برای عارف پرهیزکار با راهنمایی استاد حاصل میشود. صفی الدین در شیراز بحضور امیر عبدالله رسید و امی عبدالله او را در مقام ریاضت از خود بالاتر یافت و او را نزد شیخ زاهد گیلانی رهبری نمود. شیخ زاهد دختر خود را بنام فاطمه خاتون به شیخ صفی الدین داد و او را نایت مناب خود نمود. مزار شیخ زاهد اکنون در دهی بنام شیخانه در سمت راست جاده ای است که از لاهیجان به لنگرود میرود. جمال الدین علی پسر شیخ زاهد بود که شیخ زاهد حتی نیابت بدو نداد و به شیخ صفی داد. در آغاز مریدی که قدم بخانقاه شیخ صفی مینهاد میبایستی از تمام معاصی توبه نماید و متعهد شود که از راه حلال کسب معیشت کند و البته برای خود پیشه و حرفتی اختیار نماید و از سؤال و تکدی و حتی از قبول هدایا و از خوردن غذا در میهمانی هرگاه یقین بدرستکاری میزبان نداشته باشد پرهیز کامل نماید که مبادا لقمه حرام خورده باشد. قلندران پروای چیزی از احکام شریعت نداشتند و اکثر با مفت خواری امرار معاش میکردند. در خانقاه قلندران انواع مکفیات مانند چرس و حشیش و دوغاب بنگ رایج بود و از هیچیک از محرّمات شرعی پرهیز و گریزی نداشتند. طبقات دیگری از صوفیه بودند که طریقت را غیر از شریعت می شمردند و چون در طریقت قدم مینهادند خود را از احکام شریعت معاف می پنداشتند. اما شیخ صفی الدین بنای طریقت را بنوعی نهاد که رعایت شریعت در آن شرط بود.

که ای صوفی شراب انگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

اعتماد بر مادون خدا کردن همچنانست که اعتماد بر تار عنکبوت کردن که نه گرما را باز دارد و نه سرما را و به اندک خاشاکی منعدم و منهدم گردد.

(مولانا شمس الدین طوطی)

مرغ این اوج سرا بال چو بگشاید باز آشیان ذر وه ایوان شهنشاه کند

حدیثی کان به لفظ را بر آید چه جان دلگیر و خوب و دلبر آید

اشاعه زبان ترکی در قفقاز و آذربایجان بعد از هجوم های متوالی دولت عثمانی بوده است. زبان آذری لهجه ای بوده است از لهجه های مادی زیرا که در عراق و آذربایجان تا دیاربکر عموماً به لهجه های مادی سخن میگفتند و کلیه ایالات بنام ماد یا ماه نامیده میشدند. لهجه آذری ما بین لهجه های کردی و طالشی یا کردی و مازندرانی است. لهجه آذری مخصوص آذربایجان و قفقاز میباشد و ربطی بزبان ترکی ندارد. تمامی خوارزم ایرانی نشین بود و ولایت بخارا و سمرقند و قصبات و شهرهای کوچک آن خطه مسکن نژاد ایرانی بود.

مابین طوایفی که بعنوان قزلباش نامیده شدند و جزء ارادتمندان و هواخواهان صفویه بودند نیز طوایف مغول و ترکمان اکثریت داشتند و طوایف قزلباش قسمتی از آن دویست هزار خانوار شمرده میشدند و قسمت دیگر آنها از ترکمانانی بودند که نیروی جنگی صفویه را تشکیل میدادند.

انوشیروان پنجاه و سه هزار خانوار ترک خزر را بداخل کشور راه داد و در دامنه های جبال قفقاز به آنان مرتع بخشید (ترکان جغتائی به عدد نه شکون داشتند).

ذوالقدر یکی از طوایف ترکان یا کرد مخلوط به ترکمان بوده که در نواحی ولایت بستان و ولایت مرعش سکنی داشته اولین کسی که از آن طایفه عنوان امیری و فرماندهی بهم رسانید موسوم به قراجا یا گرجه بود فرزند ذی القادر. این طایفه نیز در ردیف طوایف قزلباش میباشد. پسر شیخ صفی الدین شیخ صدر الدین موسی (محمود غازان خان، سلطان محمد خدابنده، سلطان ابوسعید، امیرچوپان، امیر حسین و ملک اشرف) معاصر با آنها بودند.

ازبک خان پادشاه دشت قیچان از راه دربند به آذربایجان و ایران تاخت و وارد قفقاز شد. قزل در ترکی یعنی طلا و هم معنای سرخ فام میدهد. بعضی گمان کنند که قزلباش یعنی سرخ سر در صورتیکه در لهجه آذری قزل بمعنای وحشی و متهور و بی باک است و باش بمعنی وجود و بودن میدهد. بنابراین مفهوم قزلباش فداکاران یا جانبازان خواهد بود.

لاله صفت صوفی اگر سر کشد با کله سرخ ز فرمانبری

غرقه خون باد کلاه و سرش با دل چون تیر زیزدان بری

علی بیگ پسر شاه سواریگ حکومت دیار بکر بود. در سال ۹۲۸ حکومت عثمانی علی بیگ را بسازش نهائی با شاه اسمعیل صفوی متهم گردانید و فرهاد پاشا وزیر اعظم عثمانی علی بیگ و پسرش صار و اصلان خان را دستگیر و همان روز آنان را باگروهی از اولاد و احفاد خاندان ذوالقدر جلادان عثمانی خفه کردند. اما طایفه ذوالقدر بلافاصله از حدود متصرفی عثمانی کوچیده بخاک ایران پناه آوردند و در ردیف سایر طوایف قزلباش بخدمت دولت ایران پرداختند. دولت ایران برای این طایفه یورت پهناوری در ایالت فارس معین نمود و همانچا سکنی گزیدند. محمد ملقب به شاهی بیگ خان از امیرزادگان اوزبک (شیبک خان شیبانی خان) بوده است (سلسله آق قویونلو ملقب به بابندری میباشد).

بعد از سلطنت مغول و نابودی فرمانروایان آن طایفه امیر تیمور گورکانی نسبت به مشایخ کبار صوفیه غالباً عرض ارادت مینمود اما بیش از همه نسبت به خانقاه صفویه اخلاص میورزید چنانچه هنگامی که عازم جنگ روم بوده بخدمت شیخ خواجه علی فرزند شیخ صدرالدین موسی و نواده شیخ صفی الدین رسیده تقاضای همت نمود و شیخ خواجه علی بدست

خود شمشیری بکمر امیر تیمور بست. وقتی تیمور بعد از فیروزی و اسیر گرفتن سلطان بایزید خداوندگار روم به ایران برگشت شخصاً به اردبیل رفت و در ایام ماه رمضان روزی چند مهمان خانقاه صفوی شد. در نخستین روز که امیر بر سفره خانقاه نشسته منتظر بود که بدست شیخ که میزبان است غذائی دریافت کرده روزه را بگشاید متوجه شد که وقت افطار سر رسیده اما گوئی شیخ انتظاری دارد که از خوردن و خوراندن خود داری مینماید. امیر تیمور با آن هوشمندی و سرعت انتقالی که داشت پی برد که شیخ را حاجتی است از اینرو پرسید: "هرگاه شیخ را مطلبی باشد بیدریغ فرماید که بجای آورده خواهد شد" شیخ فرمود "حضرت امیر کشور گیر چند طایفه بزرگ را که سالها مقیم شام و روم بوده اند مأمور مهاجرت ترکستان فرموده است. از آنجا که ما را آرزو چنان است که خلایق در سر هر سفده دعاگوی امیر باشند آزادی آنان و آن بی نوایان را توقع داریم" امیر بی درنگ پاسخ داد "ما آن طوایف اسیرانی را که از روم آورده ایم بنان و خوان خانقاه بخشیدیم".

داستان این قضیه چنان است که از چند قرن قبل چند ایل بزرگ از ترکستان هجرت کرده شاید از هجوم مغول گریخته در شام و در روم اقامت جسته بودند. امیر تیمور در سفر شام و در سفر روم متوجه احوال آنان شده از سر خشم گفت اینان با آنکه ترک نژادند خاکهای ترکستان را رها کرده اند تا ویران شود و به این سرزمین ها کوچیده اند تا نیروی عمرانی و لشکر سلحشور برای دشمنان ما شده باشند. سپس فرمان داد طوایف مزبور بدنبال اردوی امیر راهی شده عازم ترکستان شوند. نام یک عده از طوایفی که در ردیف اسیران با امیر تیمور به آذربایجان آمدند و توسط شیخ خواجه علی آزادی یافته سر سپرده خانقاه شدند بدینقرار است: تکه لو، شاملو، استاجلو، قاجار، افشار، روملو، زنگنه و علاوه بر اینها در سلطنت شاه اسمعیل طایفه ذوالقدر پس از سقوط سلطنت علاءالدوله از دیار بکر به ایران هجرت کرده در زمره مریدان صفویه در آمدند و در آغاز سلطنت صفویه وقتی گفته میشد "قزلباش" مقصود از آن همین طوایف بودند اما بعدها لفظ قزلباش بر جمیع ایرانیان اطلاق میشد.

بنا به گفته صاحب تاریخ پیرنیا صفحات بجنورد، قوچان، درگز بانظام قسمتی از گرگان را پارتیا میگفتند و سلاطین اشکانی از این منطقه اند و در ایران حکومت مقتدری نمودند و از ۲۵۰ سال قبل از میلاد در این نقاط میزیسته اند و بعقیده هردوت پدر تاریخ پارتها از قوم ایرانی بوده اند و اسکندر پس از حمله بایران در همه جا بلامانع پیشرفت و تنها در کشور آفتاب (خراسان) در چراگاههای نسا (ایبورد) مردم کوهستانی و تیراندازان ماهر و سواران اشکانی (پارتی) بر خورد نموده و اولین بار بود که اسکندر با مقاومت آریاها مواجه گردید زیرا آنان تن بانقیاد نداده نیروی اسکندر را نیروی بیگانه و مهاجم دانسته و اسکندر را در جنگ زخمی نمودند و چنان مستأصل شده که مجبور گردید این نواحی را آزاد گذارده و آن منطقه را دور زده از راه دیگری بجیحون رفت.

در این نواحی دارا پادشاه نگون بخت ساسانی کشته شد. هارولد لمب در کتاب قدم بقدم با اسکندر درباره پارتها مینویسد "اینها مردمی هستند که تا بحال تحت استیلای کسی در نیامده اند و پیکارهای فردی آنان اسکندر را مات و متاذی ساخت" و فردوسی نیز میگوید:

بزرگی مر ایرانیان را سزاست اگر بشنود مرد داننده راست

بنابراین باحتمال قریب به یقین ایل افشار از اشکانیان هستند که بر اثر آمیزش و معاشرت اجباری با ترکان زبانشان تغییر یافته است. در رالتیجان در زمان سلاجقه آوازه دلیری و سلحشوری ایل افشار عالمگیر شد و کلمه اوشار در نظر

ترکمنان و ازبکان و تاتار چنان وحشت آور بود که بچه ها خود را با کلمه اوشار گلدی^۱ میترسانند. در حمله مغولان به ایران پسر بزرگ چنگیز بنام جوجی خان حکمران اتک و خوارزم شد و با رفتار ظالمانه و بی رحمانه ای که با خراسانیان داشت در نتیجه پایداری و سر سختی ایل افشار آنان را از خراسان بغرب ایران تبعید کرد و چیزی نگذشت که عده ای از بقیه آنان با سایر ایلات کلات و رادکان به حکومت مغولها قیام کرده و بسرداری شیخ سردار به حکمرانان چنگیزی را مغلوب و طغایمور آخرین سلطان مغول را کشته و حکومت مستقلی در خراسان تشکیل داده و با کمک ایلات ایبورد و خوبوشان (قوچان) بساط چنگیزیان را بر چیدند. مجاهدات ایل افشار در پیروزی شاه اسمعیل صفوی در غرب ایران بسیار مؤثر بود و سلاطین صفوی بمران ایل افشا اعتماد داشتند و در دستگاه صفوی به افشار قزلباش معروف شده بودند و خراسان را که در دست ازبکها بود تسخیر کرده و بوسیله سران بزرگ و شجاع افشار از قبیل احمد سلطان افشار و شاهرخ بیگ افشار ازبکها را گوشمالیهای سخت میدادند مخصوصاً که عبدالله خان و عبدالمؤمن خان ازبک جنایات فجیعی را در مشهد و نیشابور مرتکب میشدند. در سال ۱۰۰۶ عده ای از اکراد دلاور افشار قزلباش را بفرماندهی مصطفی خان کنگرلو بجلوگیری ازبکان فرستاده و پس از سرکوبی و قلع و قمع آنان شاه عباس مرزبانی و سرحد داری نواحی قوچان و بجنورد و درگز و کلات و سرخس را بایل افشار سپرده و پانزده هزار نفر از دلاوران افشار غرب را باین حوالی کوچ داده و مستقر ساخت. افشارها با ایذاء ازبکها و آسایش و امنیت در صفحات شمالی خراسان حکمران مطلق این نقاط شده و فقط با شاه صفوی ارتباط داشتند. ولی دیری نپائید که بر اثر ضعف حکومت صفوی و ترس از قدرت افشار حکومت نسا و ایبورد را تابع بیگلربیگی تهیه نمودند.

سید احمد کسروی تبریزی درباره اصل و منشأ ایل افشار مینویسد ایل افشار در قرن ششم هجری در خوزستان بودند و یعقوب ابن ارسلان آنها را در قرن پنجم بخوزستان آورده و با اتابک سنقر بارها جنگ کرده است. شمله که لقب او حسام الدین است بارها با خلیفه بغداد و با اتابک زنگی جنگ کرد و در سال ۵۷۰ هجری در جنگ با اتابک ایلدگز زخمی و زندانی و هلاک شد و تا زمان صفویه نامی از افشارها نبود در این موقع در خوزستان و کهگیلویه و نواحی کارون قدرتی بدست آوردند و در سال ۹۰۶ که شاه اسمعیل صفوی از اردبیل بیرون تاخت افشار یکی از ایل هائی بود که به کمک او شتافت. در عهد شاه طهماسب و شاه عباس افشارها علاوه بر خوزستان در کرمان و اصفهان و ابرقو و یزد و ساوه و نواحی قزوین و هرات و جام پراکنده بودند و یکی از اویماقات بزرگ قزلباش شمرده میشد و امرای بزرگی از ایشان بر میخاست. در آغاز پادشاهی شاه عباس بکتاش نامی از افشار در یزد قوائی بدست آورده و خودسری آغاز کرد ولی بدست یعقوب خان حاکم فارس نابود گشت. در سال ۱۰۰۳ افشارهای شوشتر بر مراد بیگ فرستاده و مأمور شاه عباس که شاهوردی خان افشار حاکم شوشتر را کشته بود شوریده و وی را در قلعه سلاسل محصور و محبوس ساختند و شاه عباس وزیر خود اعتماد الدوله و فرهادخان سپهسالار را با سپاهی انبوه برفع آن شورش فرستاد و بار دیگر در سال ۱۰۰۵ هجری افشارهای رامهرمز و کهگیلویه یاغی شده و با کشتار افشارها خاتمه یافت. باز در زمان شاه عباس که نواحی بغداد بتصرف عثمانیها در آمده بود جماعت بزرگی از افشارها بسرکردگی قاسم سلطان اینانلو در نواحی کرمانشاه سالها ساخلو بودند و بارها با ترکان جنگ کرده و رشادتها از خود نشان دادند و در سال ۱۰۱۲ که قاسم سلطان در جنگ

۱ - اوشار گلدی بترکی یعنی اوشار (افشار) آمد

عثمانی بسرداری اوزون احمد مردانگی هائی از خود ظاهر ساخته بود مورد تحسین و دریافت خلعت گرانمایه از شاه صفوی قرار گرفت و بمرتبہ خانی سر افزا شده موصل باو اختصاص یافت. قاسم سلطان در موصل نیز با ترکان جنگ کرده و فتح نمود ولی بعلت بروز طاعون و وبا سال دیگر از موصل بیرون آمده با ایل خود بآذربایجان کوچیده در نواحی ارومی و صائین قلعه نشیمن کرد و اسکندریگ در سال ۱۰۳۷ که شاه عباس وفات یافت کلبعلی سلطان پسر قاسم خان سلطان را که از امرا بود حاکم ارومیه نمود. همچنین افشارهای اییورد و نسا (درگز) که نادرشاه از آن جماعت برخاست در زمان شاه عباس به آنجا کوچ داده شده اند زیرا آن نواحی در دست ازبک بوده و نیز اکراد چمشگزرک که در نواحی خوار و رامین جا داشتند بخبوشان (قوچان) کوچیده شده اند.

از طوایف افشار که در تاریخها نوشته میشود: قرخلو (قرقلو)، پاپالو، جلایر، کوسه احمد لو، کندوزلو، اینانلو، ارشلو، الیلو، امر لو، و بکشلو میباشد و نادرشاه از طایفه قرقلو بوده است و افراد طایفه کندوزلو افشارهای کنونی خوزستان است که کمتر از هزار خانواده نمی باشند و بنوشته اشپیکل ده هزار خانواده بوده اند. در سالهای اخیر کندوزلوها را بلیتی که محله ای از شوشتر است و دهات شرقی آن شهر یکصد و چهل خانوار است و عده ای در حویزه و رامهرمز و جانکی ساکنند.

بطوریکه در جلد اول کتاب شاه عباس اول تألیف آقای نصراله فلسفی مذکور است از ابتدای دوره صفویه در سپاه قزلباش (سرخ سر) قبایل ترک دولو، شاملو، استاجلو، تکه لو، ذوالقدر، افشار، قاجار، رستاق، و صوفیه قراباغ در راه سلطنت و کشور گشائی شاه اسمعیل اول کوشا بوده و در ترویج مذهب شیعه یار و پشتیبان وی شدند. عده ای از سران ایل و قبایل از زمان شیخ صفی الدین جد بزرگ خاندان صفوی با قبول مذهب شیعه در زمره فداکاران ایشان در آمدند و مخصوصاً طایفه شاملو بیش از همه سر دفتر اویماقانند مانند حسین بیگ که لله شاه اسمعیل صفوی بوده است و همچنین طایفه استاجلو مانند خان محمد استاجلو که را سال ۹۱۲ هجری قمری از جانب شاه اسمعیل در ایران قدرت و نفوذ فراوان داشتند و شاه اسمعیل بدستاری چند تن از سرداران این دو طایفه پادشاهی رسید.

طایفه تکللو از ولایت تکه در نواحی جنوبی آسیای صغیر در کنار دریای مدیترانه بوده که بایران کوچ کردند. طایفه افشار بدو شعبه بزرگ تقسیم میشد یکی قاسملو و دیگری ارخلو یا قرقلو و نادرشاه افشار از شعبه اخیر است. طایفه قرقلو را شاه اسمعیل اول از آذربایجان بخراسان کوچانید و در شمال آن سرزمین در نواحی اییورد و با خزر تا حدود مرو مسکن داد تا در برابر ازبکان و ترکمانان مهاجم سدی باشند.

در زمان صفویه طوایف افشار در آذربایجان و خمسه (زنجان) و قزوین و اطراف طهران و خراسان و فارس و کرمان و مازندران و خوزستان متفرق شدند. اسم این طایفه از نام اوشار پسر بزرگ یلدوز سومین فرزند اغوز پسر آباخان پسر هلاکوخان پسر چنگیز مغول پدید آمده است.

طایفه قاجار منسوب بقاجانیان از سرداران مغول است که در عهد غازان خان (۶۹۴ تا ۷۰۳ هجری قمری) میزیست. طایفه شاهی سیونی (شاهسون) یا دوستداران شاه در راه مقاصد شاه اسمعیل اول یعنی جهاد با کفار و ترویج مذهب شیعه اثنی عشری و تقویت و تحکیم سلطنت نو بنیاد صفوی از قزلباش فداکار توده و سلاطین صفوی را که باصطلاح خود مرشد کامل میدانستند. بقول یک تاجر ایتالیائی که در آغاز کار شاه اسمعیل اول در ایران بوده متابعان این صوفی یعنی شاه اسمعیل خاصه لشگریانش او را مانند خدائی ستایش میکردند برخی از ایشان بی سلاح بجنگ میرفتند و معتقد بودند که

مرشد کامل در میدان نبرد نگاهیان و مراقب ایشان است. در سراسر ایران نام خدا فراموش گشته و هر زمان نام اسمعیل بر زبانها جاری بود.